

گفت و گوی «فرهیختگان» با سید جلال دهقانی فیروزآبادی (بخش نخست)

# آمریکایی‌ها در حکمرانی داخلی لیبرال اما در سیاست خارجی کاملاً رئالیست‌اند

دیپلماسی یعنی هنر اعمال مسالمت آمیز قدرت



**رادر اولویت گذاشت و هم از در دوستی با دولت‌ها رد آمد؟**

قدرت‌طلبی می‌تواند به موازنه قدرت در نظام بین الملل بینجامد. از این‌رو، همه کشورها محققند که دست به افزایش قدرت خود به صورت مسالمت‌آمیز برند اما اگر کشوری از افزایش قدرت توسط دیگر کشور ها؛از داشته شود موجه است که به جنگ متوسل شود. رئالیست‌ها معتقدند جنگ-به‌عنوان یک الگوی تعامل-در طول تاریخ تغییر نکرده است ولی ماهیت و ابزارهای آن دستخوش تغییر وتحول شده است. زمانی جنگ توسعه‌طلبانه امری مشروع بود؛ به‌گونه‌ای که وقتی کشوری احساس می کرد می‌تواند به سرزمین و ملت دیگری حمله کند و این جنگ منافی برای او دارد حمله می کرد؛ بنابراین جنگ و استفاده از زور در میان سرزمین‌های مختلف امری عادی و مشروع بود. امروز با توجه به شکل‌گیری جامعه بین المللی و حقوق بین الملل جنگ دیگر ابزار معمول سیاست خارجی نیست و جنگ توسعه‌طلبانه و تهاجمی نامشروع است، و تنها جنگ تدافعی در قالب دفاع از خود مشروع است. درواقع طبق منشور ملل متحد دولت‌ها فقط برای دفاع از خود می‌توانند به جنگ متوسل شوند. با این حال هنوز جنگ‌های تجاوزکارانه در روابط بین الملل منسوخ نشده است. به‌ویژه قدرت‌های غربی به بهانه حمایت از حقوق بشر و گسترش دموکراسی به تجاوزگری می‌پردازند.

**به نظر می‌رسد طبق نظریه رئالیستی روابط بین الملل مبارزه مستمر به‌منظور کسب منفعت و قدرت بیشتر است، چنانکه پیش از این هم همین‌طور بوده است. درواقع عرصه بین الملل عرصه جنگ است و نسبت به دوره قدیم تنها صورت جنگ تغییر کرده.**

بله‌وهمچارهاوقواعدناظر بر جنگ‌هم تغییر کرده است. درنگاه رئالیستی روابط بین الملل مناقشه‌آمیز و ستیزشی است و تنها ابزارها وتجهیزات آن تغییر کرده است. چون در روابط بین الملل یک دولت مرکزی وجود ندارد که امنیت کشورها را تأمین کند و از تجاوزگری جلوگیری کند؛ روابط بین الملل اصطلاحاً خودیار است و هر کشوری باید بتواند از خود دفاع کندو اگر لازم‌شد می‌تواندو یابیدبه جنگ نظامی هم متوسل شد. درمقابل لیبرال‌ها در روابط بین الملل خوش بین هستند و معتقدند این‌طور نیست که روابط بین الملل در همه حال ود در همه‌جا مناقشه‌آمیز باشد. کشورها به‌دنبال منافع خود هستند ومنافع ملی همیشه بر حسب قدرت و امنیت نظامی تعریف نمی‌شود، بلکه از دهه هفتاد قرن بیستم قدرت، امنیت ومنافع اقتصادی موضوعیت و اولویت پیدا کرده است. لیبرال‌ها معتقدند علی‌رغم آثارشک‌بودن نظام بین‌الملل امکان همکاری بین کشورها وجود دارد. در واقع تأثرشی مساوی با جنگ نیست. در این رابطه آرنه‌گرانگیر اولیه در دهه بیست میلادی قرن بیستم به چالش با رئالیست‌ها برخاستند. نظر آنها این بود که در روابط بین الملل اصالت با صلح بوده و جنگ یک استثنا یعنی امری غیرطبیعی است. درست برخلاف رئالیست‌ها که معتقدند اصالت با جنگ است و صلح استثناست. بر اثر وابستگی متقابل کشورها و جهانی شدن، دیدگاه‌های لیبرال و خوش بین مبنی بر همکاری دولت‌ها و صلح و نفی قدرت نظامی در روابط بین الملل جدی شد. به‌ویژه بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی آمریکایی‌ها و به تبع آنها اروپایی‌ها فکر می‌کردند بر اثر شکست کمونیسم و پیروزی و حاکمیت لیبرالیسم، دوره منازعات سیاسی و نظامی در روابط بین‌الملل نیز پایان پذیرفته است. برمنای همین تلقی، فوکویاما حاکمیت لیبرالیسم را پایان تاریخ خواند؛ یعنی لیبرالیسم بهترین نظام اندیشگی است که بشر به آن دست یافته و لیبرال دموکراسی نیز بهترین الگوی حکمرانی و نظام سیاسی است. بااینماز بودن لیبرال دموکراسی بدان معناست که دیگر منازعه وهمواردی با آن در روابط بین الملل نیست. اما تحولات ورویدادهایی که بعد از دهه سیاتمیر رخ داد و آمریکا علی‌رغم شعارهای لیبرالی که می‌داد در گسترده‌ترین سطح از نیروی نظامی استفاده کرد، این نظریه در عمل ابطال شد. در سطح‌تئوری هم‌هانتینگتون نظریه برخورد تمدن‌ها را مطرح کرده زمانی واحدهای سیاسی، دولت‌شهرهای یونان بودند و بعد امپراتوری‌ها و دولت‌های چندملیتی و سپس دولت‌ملت‌ها ظهور کردند که رقابت ومنازعه بین آنها شکل می گرفت. اواستدلال می‌کند اکنون چند واحد سیاسی بزرگ‌تر به‌عنوان تمدن درحال شکل‌گیری است که رقابت و ستیزه بین آنها رخ خواهد داد. بنابراین اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم سیاست خارجی عرصه همه‌انواع کشش‌هاست. اینکه یک کشوری یکی از اهداف ومنافع را در اولویت قرار دهد بسته به شرایطی است که در آن قرار می‌گیرد. در مناطق مختلف و وضعیت‌های متفاوتی که کشورها در آن قرار می‌گیرند سیاست خارجی آنها اقتضات والزامات متفاوتی دارد. ممکن است در کشوری در شرایطی امنیت نظامی اولویت دولت باشد و در شرایط و کشوری دیگر امنیت اقتصادی اولویت داشته باشد. مثلاً درمورد جمهوری اسلامی ایران زمانی که تجاوز صدام‌مطرح‌بود به‌طور طبیعی امنیت نظامی، حفظ تمامیت‌ارضی وبقای کشور در اولویت قرار داشت ولی امروز که در جنگ اقتصادی قرار داریم طبیعتاً امنیت اقتصادی اهمیت دارد. امروز قدرت و امنیت نظامی ما در حد و اندازه‌ای هست که منافع ملی را تأمین کند، بنابراین امنیت اقتصادی در اولویت قرار می‌گیرد.

**با توجه به این کشمکش‌های مستمر و بحث کسب حداکثری منافع در همه صورت‌های تعامل میان کشورها، آیا صلح در روابط بین‌الملل معنای محصلی دارد؟ آیا در جهان امروز صلح به معنای دیگر دوستی ممکن است؟ می‌توان هم منافع**



محمد حسین نظری

روزنامه‌نگار

در دوره جدید و با پیداشدن دولت ملت‌ها مناسبات میان ممالک صورت تازه‌ای یافت و به تدریج سیاست خارجی به عنوان تنظیم‌کننده روابط میان کشورها در حکمرانی جدید شانیت پیدا کرد. بدین ترتیب مواجهه دولت‌ها با یکدیگر صورت‌های تازه ای غیر از صورت جنگ سخت پیدا کرد و ابزارهایی همچون نهادهای بین‌المللی وپیمان‌های منطقه‌ای ومذاکره و دیپلماسی تنظیم‌مناسبات میان دولت‌ها را بر عهده گرفتند. اما آیا با تغییر و توسعه صورت‌های سیاست خارجی ماهیت آن نیز تغییر کرده است؟ بافرض اینکه در دوره جدید جنگ‌های نظامی کاهش یافته -که احتمالاً چنین نیست- آیا با طرح مذاکره و دیپلماسی و نهادهای بین‌المللی مناسبات میان دولت‌ها اخلاقی تر شده‌ورق ومدار بر جهان حاکم شده است؟ به‌سراغ دکتر سید جلال دهقانی فیروز آبادی رفتیم و این پرسش‌ها را با ایشان در میان گذاشتیم. دهقانی فیروزآبادی عضو هیات علمی و استاد تمام روابط بین الملل در دانشگاه علامه طباطبایی است. اودارای تالیفات بسیاری در زمینه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ونظریات و روابط بین‌الملل است و کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» او نیز به عنوان کتاب درسی رشته علوم سیاسی در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شود. او دکتر دهقانی فیروزآبادی درباره سیاست خارجی ایران نیز پرسیدیم و ضمن آسیب‌شناسی کارنامه جمهوری اسلامی در دهه‌های گذشته درباره افق سیاست خارجی ایران نیز گفت‌وگو کردیم. متن پیش‌رو بخش اول مشروح گفت‌وگوی «فرهیختگان» با این استاد دانشگاه است.

۱۱۱

**برای ورود به بحث، سوال اول این است که شأن سیاست خارجی در اداره کشور چیست و کدام نیاز جوامع را برآورده می‌کند؟ اساساً چرا سیاست خارجی برای نظام‌های سیاسی اهمیت پیدا کرده است؟**

سیاست خارجی یکی از شئون حکمرانی در میان سایر شئون است، اما اگر ما سیاست را به دو بخش کلی داخلی و خارجی تقسیم کنیم، قاعدتاً شأن ومنزلت سیاست خارجی در عرصه حکمرانی والا و مهم‌ترین و حساس‌ترین حوزه حکمرانی سیاسی است؛ چون بلکه ارزش‌های معنوی ومادی هر دورا شامل می‌شود؛ یعنی آنچه برای انسان‌ها وملت‌ها ارزشمنداست. منافع ملی معمولاً چهار نوع است: منافع امنیتی- دفاعی، منافع اقتصادی- رفاهی، منافع ایدئولوژیک و منافع معطوف به نظم جهانی. منافع امنیتی- دفاعی خود شامل حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و امنیت ملی می‌شود. حاکمیت ملی نیز یک بعد داخلی دارد که ناظر بر توان دولت در برقراری نظم واعمال قانون بدون دخالت بیگانگان است و یک بعد خارجی دارد که عبارت از استقلال و آزادی عمل یک کشور در عرصه بین‌المللی است. از این‌رو، در راس مهم‌ترین ارزش‌های یک ملت، امنیت قرار دارد و توسعه اقتصادی ارزش دیگری است که باید در حوزه سیاست خارجی تأمین شود. در طول تاریخ، سیاست خارجی از شأن و منزلت مهمی برخوردار بوده است، اما با توجه به مشکلات و موانع ارتباط میان انسان‌ها و کشورها و ملت‌ها، سیاست خارجی به معنای امروزی چندان موضوعیت راهبردی نداشت. در دوره قدیم سیاست خارجی بیشتر در قالب تعاملات انسانی وفرهنگی و در قالب «جنگ نظامی» بود. ملت‌ها در حوزه سیاست خارجی بیشتر درگیر جنگ بودند و در زمان صلح نیز تعاملات گسترده‌ای وجود نداشت، اما در دوران مدرن و از زمانی که روابط بین‌الملل مدرن در ۱۶۴۸ در قالب دولت-ملت‌ها شکل گرفت، سیاست خارجی به نحو راهبردی اهمیت پیدا کرد. یکی از تبعات تشکیل دولت-ملت‌ها طرح بحث منافع ملی است که از شئون و کارکردهای دولت-ملت است. بنابراین هرچه به قرن ۲۱ نزدیک می‌شویم بر اثر توسعه تکنولوژی و ارتباطات موضوعات سیاست خارجی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و کشورها دیگر نمی‌توانند در حالت انزوا زندگی کنند و ناچار باید وارد تعامل با دیگر کشورها شوند. حتی ملت‌ها و کشورهایی که استقلال را به معنای خاص از اهداف سیاست خارجی خود می‌دانند به دنبال انزواطلبی نیستند. در واقع استقلال به معنای انزوا نیست.

**همان‌طور که اشاره فرمودید سیاست خارجی در دوره قدیم بیشتر در قالب جنگ نظامی بود. اینکه امروز کمتر شاهد جنگ‌های نظامی هستیم به معنای تغییر در مفهوم سیاست خارجی است یا صورت‌های جدیدی از آن پیدا شده است؟**

اینکه تغییر در روابط بین‌الملل دچار تغییر و تحول می‌شوند، کاملاً بدیهی است. سیاست خارجی تنها یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه واقعیتی دارد و باید کنشی در عالم خارج صورت گیرد. پس ممکن است در دوران باستان سیاست خارجی با توجه به واقعیت‌هایی که اشاره کردیم معنایی داشته‌و امروز معنای دیگری دارد. قبل از شکل‌گیری واحد سیاسی دولت-ملت اهدافی که حکومت‌ها در سیاست خارجی پیگیری می‌کردند با اهدافی که امروز دولت‌های ملی پیگیری می‌کنند کاملاً متفاوت بود؛ هدف دولت-ملت‌ها منافع ملی و امنیت ملی است، درحالی که امپراتوری‌های اروپایی خصوصاً در زمان حاکمیت کلیسا اهداف دینی را هم پیگیری می‌کردند. امروز روابط بین‌الملل کنش وواکنش بین واحدهای سیاسی است که تعیین آن در دولت-ملت است؛ یعنی هرگونه کنش وواکنش و تماس بین کشورها موضوع سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است. معادل انگلیسی آن می‌شود «Interaction». در روابط بین‌الملل الگوهای مختلفی از تعامل داریم: رقابت، جنگ، ستیز و صلح/همکاری و ترکیبی از آنها. اینها الگوهای مختلف تعامل هستند. بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم سیاست خارجی و روابط بین‌الملل یعنی فقط «جنگ». جنگ [نظامی] یکی از الگوها در روابط بین‌الملل است. الگوی دیگر هم می‌تواند صلح باشد؛ یعنی کشورها در سیاست خارجی با یکدیگر به دنبال تأمین صلح هستند. یک الگوی تعامل دیگر رقابت است؛ یعنی کشورها با هم رقابت و گاهی هم همکاری می‌کنند. البته در این رابطه دیدگاه‌های نظری متفاوتی و منازعه و جنگ همه هست. «رئالیست»ها عقیده دارند روابط بین‌الملل یعنی ستیزش و منازعه و جنگ همه علیه همه؛ یعنی نگاهی کاملاً بدبینانه دارند. رئالیست‌ها براین باورند که هدف سیاست خارجی، کسب حداکثر قدرت است و منافع ملی را بر حسب قدرت ملی تعریف می‌کنند.